



رسانده است.

به نظر نمی توان منکر این مسئله شد که مطالعه نداشتن و رخوت به جامعه منتقد و روزنامه‌نگار هم سرایت کرده است. از طرفی اغلب روزنامه‌نگاران از نظر شغلی و اقتصادی چنان در سختی و تنگنا هستند که کمتر فرصتی برای تحقیق و مطالعه پیدا می‌کنند. وضعیت پاره‌پاره کسبکالی است که انگار هیچ جوری به پیدا کردن مقصر منجر نمی‌شود.

بله، همه اینها هست. پیش از این صاحب‌داشتی‌م درباره این حرف می‌زدیم که روزنامه‌نگاران مستقل ما چه وضعیت معیشتی مشکلی دارند. اما برای ریشه‌یابی وضعیت نقد ادبی باید ببینید ادبیات در فضای آکادمیک چه وضعیتی دارم. من گاهی از دانشجوی‌های ادبیات می‌پرسم شما در دانشگاه است که چیزی نزدیک به صفر. وقتی شما درباره مهم‌ترین چهره‌های ادبی معاصر نتوانید سمینار، بزرگداشت یا حتی کتاب‌خوانی بر گزار کنید، چه توفعی دارید. غیبت مهم‌ترین چهره‌های ادبی در هر رویداد فرهنگی که همه‌جانبه تلقی می‌شود موضوع را مشکوک می‌کند، مثل کوششی که برای حضور در نمایشگاه‌های بین المللی می‌شود. من به عنوان یک نویسنده در فضای واقعی ادبیات نویسنده‌گانی را می‌شناسم و نام‌هایی را می‌شنوم، اما گاهی که تلویزیون روشن می‌کند – به البته بسیار کم این کار را می‌کنم – چهره‌هایی را در برنامه‌هایی می‌بینم که اصلاً نمی‌شناسم. گاه حتی سعی کرده‌ام کتاب‌هایی از این افراد بخوانم، اما ناامید شده‌ام. برای من فقط یک نوع ادبیات وجود دارد، آن هم ادبیات است که ایندولوژیک نباشد و زیبایی‌روایتش مرا مسحور کند. اما در رسانه همگانی هیچ اسمی از نویسندگان اینگونه کتاب‌ها برده نمی‌شود. من دقیقاً نمی‌دانم، اما فکر می‌کنم تلویزیون هرگز تصویر شاملو یا هدایت را نشان نداده باشد، مگر زمانی که قرار باشد چهره آنها را مخدوش

کند. این فضا، فضای طبیعی نیست و در چنین شرایطی نه معلوم است جای نویسنده کجاست، نه روزنامه و نه منتقد. این یک فضای مصنوعی است که مرتب دستکاری می‌شود تا از واقعیت فاصله بگیرد.

**واکنش مردم چه بوده است؟ فکر می‌کنید در نهایت این تلاش‌ها منجر به گرایش مردم به ادبیات سفارشی شده است؟**

گمان نمی‌کنم. اگرچه این موضوع نیازمند یک بررسی دقیق است. من گاهی می‌شنوم که کتابی به چاپ‌های متعدد می‌رسد، بعد همسایه‌ام که در فلان وزارتخانه کار می‌کند، می‌گوید به همه افراد وزارتخانه یکی از این کتاب‌ها عیدی داده‌اند؛ برای چنین کارکردهایی، حتی چاپ ۲۰ و ۳۰ هم کم است؛ در دوره سرپازی یک مجله هفتگی به ما می‌دادند و پولش را هم از حقوق مان کم می‌کردند؛ من افسر وظیفه بودم و حقوق می‌گرفتم. هرگز در آن دو سال ندیدم کسی این مجلات را بخواند و تنها مورد استفاده‌اش به عنوان سفره غذا به وقت ناهار و شام بود.
خب این تیراژها چه فایده‌ای دارد؟ جز اینکه آدرس عوضی به علاقه‌مندان ادبیات بدهند. اما ممکن است افرادی در یک شهرستان دور چشمشان فقط به تلویزیون باشد که ببینند چه کسی را به عنوان نویسنده معرفی می‌کنند، آن وقت است که این دستکاری به نتیجه می‌رسد.

**برگردیم به موضوع نقد ادبی. ما در رسانه‌های خارجی تقدمنفی به‌شکلی که‌در برخی مطبوعات ما نوشته می‌شود نداریم. اگر کتابی خوب است درباره آن مطلبی نوشته می‌شود و کتاب بد به مطبوعات راه پیدا نمی‌کند. شاید به این خاطر که پرزورنگ کردن هر اسمی حتی به صرف نقد منفی، مخاطب را کنجاکو می‌کند. بگذارید مثالی بزنم؛ عده‌ای معتقدند نقد رفتارهای پوپولیستی احمدی‌نژاد او را در مرکز توجه قرار می‌دهد و بهترین چاره اهمیت ندادن به رفتارهای اوست. این نگاه در ادبیات هم کار کرد دارد؟**

من تا جایی که نقد ادبی را در روزنامه‌های غربی و به‌خصوص آلمانی دنبال کرده‌ام، گفته‌شمارا تایید می‌کنم. تا جایی که من سراغ دارم نقد منفی بخصوص به‌صورتی که به تحقیر کار منجر شود ندیده‌ام. وقتی کتابی مورد توجه قرار می‌گیرد برای من معرفی می‌شوند و دیدهم که از زبانی و قضاوت خیلی کم است. بیشتر معرفی کتاب است به زبانی که شما متوجه‌قوت‌های کار هم بشوید.البته گاهی به‌ضعف‌های کار هم ممکن است اشاره‌ای بشود،اما هرچه‌سخت‌به‌طور مستقیم‌از خودت‌بیرون می‌آید نه‌از تاولی آن توسط منتقد. مناسب‌ترین معادل برای این جور نوشته‌ها همان معرفی کتاب است. ولی ما سنتی در نقد ادبی ژورنالیستی داریم که به تحقیر کار و نویسنده منجر می‌شود،البته حالاکمی چنین رویه‌ای کمتر شگرت شده است.

**به نظر می‌رسد که نگاه رسانه‌های خارجی بیشتر به مردم معطوف است تا نویسنده‌ها و این نوع نگاه است که می‌شود به تاثیر رسانه امیدوار بود.**

بله. آن جا بهتر است،ا وقتی ماشین بنز از ماشین پیکان بهتر است، روزنامه غربی هم نمی‌تواند از روزنامه ما بهتر نباشد!دلیلی این است که آنها در فضای طبیعی تری تربیت شده‌اند و ماحصل این تربیت چیزی است که ما در فرهنگ، در سیاست و حتی اقتصاد آنها می‌بینیم. ما بیرون از حوزه فرهنگ، مثلاً در حوزه اقتصاد هم اختلاف‌هایی داریم که رقم‌هایش آفتدر بزرگ است که در حافظه نمی‌ماند.
**آمار مطالعه در این سال‌ها همواره و وضعیت فاجعه‌باری را نشان داده است. با این همه من فکر می‌کنم همواره نگاه صفحات ادبی و نویسندگان به مردم نگاهی از بالا است. در کتاب نمی‌خوانند، اما کمتر از این حرف می‌زنیم که ادبیات ما چه اندازه قابلیت و توان جذب مخاطب را دارد و چقدر برای از بین بردن این فاصله تلاش کرده است.**
بی‌اصافی است اگر بخواهیم همه تقصیر را بر گردن نویسنده ببنداریم. مسئله این است که راه‌های ارتباطی قطع شده است. نه اینکه من به عنوان یک نویسنده ندانم نیازهای مردم چیست، ولی فضای عمومی به‌شکلی بوده که فاصله را بیشتر کرده است. از طرفی قرار نیست من باب میل مردم بنویسم. قرار است آن طوری که ادبیات را می‌شناسم و فکر می‌کنم

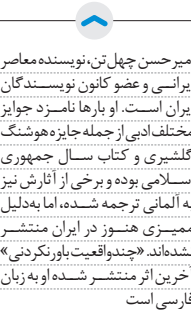
درست است، بنویسم. من می‌دانم که شکاف بزرگی ایجاد شده،اما درعین حال هرگز فکر نمی‌کنم خودم در ایجاد این شکاف نقش داشته‌ام یا اینکه من می‌توانم این شکاف را پر کنم. این اتفاقی است که قدمتش به‌بعداز مشروطه می‌رسد؛دورانی که ادبیات جدید ایران وظیفه‌اش را بر این اساس تعریف کرد که باید شرایط را تغییر دهد. این تعریف حساسیت حکومت‌ها را انگیزخت، چون گمان می‌کردند تغییر شرایط به تغییر حکومت می‌انجامد. اینگونه بود که اساس بدبینی حکومت‌ها نسبت به ادبیات گذاشته شد. تا جایی که در دورانی حتی به حذف فیزیکی نویسندگان دست زدند؛نویسندگان گانه که نه کار سیاسی می‌کردند نه داعیه چیزی جز ادبیات و فراهم آوردن شرایط ایده‌آل برای بروز آن را داشتند. برای همین من فکر نمی‌کنم نویسندگان برای رسیدن به یک وضعیت مطلوب کم‌مایه گذاشته‌اند،بلکه شرایط بیرونی همواره بسیار سخت و غیر منعطف بوده‌است. چندی پیش کتابی از یک نویسنده جوان بالایی رسید. من کسانی از صف خریداران در جشن امضا و فروش این کتاب دیدم که برایم قابل باور نبود. این تصویر مرا به یاد صف شبانه هواداران موراکامی در پشت کتابفروشی‌های ژاپن انداخت. به نظر مرسید که رسانه‌های جدید و فضای مجازی آرام آرام دارند شکاف میان ادبیات و مردم را پر می‌کنند، اما با نوع خاصی از ادبیات که بر ساخته‌از زبان و فرهنگ همین فضاهاست.به نظر تان اتفاقی که در این فضا در حال رخ دادن است، چقدر می‌تواند به ادبیات جدی ما ضرر به بزند یا در مقابل چقدر می‌تواند کمک‌کننده باشد؟

بدون شک من به وجه مثبت قضیه نگاه می‌کنم. به هر جهت وقتی در هر کجای دنیا مردم به خیابان‌ها می‌ریزند، ممکن است چند تا شیشه هم شکسته شود،ولی هدف و انگیزه اصلی مهم‌است. فکر می‌کنم در فضاهای مجازی مردم انتخاب طبیعی خودشان را دارند و هیچ اشکالی ندارد که فلان نویسنده هم در مقابل هر نویسنده مهم دیگری مخاطبان بسیار خود را داشته باشد، منتها امیدوارم این فضا آزاد به جنبه‌های دیگر سرایت کند؛ یعنی من هم تریبون خودم را داشته باشم و بتوانم مخاطب پیدا کنم.
خب البته در حال حاضر فضای مجازی انتخاب و اولویت من نیست. من کارهای دیگری انجام می‌دهم و فکر می‌کنم آینده در مورد کارهای من قضاوت خواهد کرد.ضمن اینکه این فضا خیلی خوب نمی‌شناسم. شمامد روز پیش برای من مطلبی در تلگرام فرستاده بودید و من تا امروز ندیده‌بودم!این گوشی هنوز برای من فقط یک تلفن است.

**یعنی عضو هیچ گروه یا کانال تلگرامی نیستید؟**

نه من ضوه هیچ گروه تلگرامی نیستم، در توئیتر هم نیستم و فقط گاهی اخبار مربوط به خودم را در فیس‌بوک می‌گذارم. من با این فضا فاصله دارم، اما آن را تخطئه نمی‌کنم. همسرم که بیشتر از من در فضای مجازی فعال است، گاهی اخبار و مطالبی را برام می‌خواند. گاهی می‌بینم مطلبی را نوشته‌اند و به شاملو نسبت داده‌اند. به همسرم می‌گویم هرگز فکر نمی‌کنم شاملو چنین چیزی گفته باشد!این نوشته‌ها و اخبار جعلی و زورع هم وجود دارد، اما گریزی از آن نیست. حرف من این است که چرا فضا باید این گونه باشد که میدان به یکبارہ در اختیار فضای مجازی قرار بگیرد. مهم است که این مردم وقتی از پشت ویترین کتابفروشی‌ها رد می‌شوند کتاب‌های مرا هم ببینند. انتخاب من این است که کتابی را کاغذی چاپ کنم و به‌طور مجاز در کتابفروشی‌ها فروخته‌شود، اما این امکان از من دریغ شده‌است.

**پیشنهادتان برای صفحه ادبی روزنامه «جامعه‌ردا» چیست؟**
راستش من مشکل اصلی را در روزنامه‌ها و محتوای آنها نمی‌بینم. مسئله کار در سیاست‌هایی می‌بینم که باعث شده است مردم روزنامه نخوانند و دامنه تاثیر ژورنالیسم تقریباً محو شود. اما در عین حال حرفم به این معنا نیست که به کلی از آنها سلب مسئولیت کنیم. آنها باید مخاطبان خود را با در نظر گرفتن حال و هوای عمومی روزنامه دقیقاً شناسایی کنند، کتاب‌های مناسب را به نیت بالا بردن درک زیبا کنند و بر خوردار از لذت خواندن به آنها معرفی کنند و هرگز از آرزوی بر طبعی‌شان در فضای نشر کتاب دست برندارند.



امیرحسین خورشیدفر نویسنده است و روزنامه‌نگار. او چند سال پیش از انتشار اولین مجموعه داستان تحسین شده‌اش «زندگی مطابق خواسته تو پیش می‌رود» از سوی نشر مرکز، فعالیت ادبی خود را آغاز کرده بود. خورشیدفر انتشار صفحات ادبی شرق، اعتماد و روزگار را در دهه ۸۰ برعهده داشت و مدتی هم سردبیر مجله نافه بود. مجموعه داستان «شرط‌بندی روی اسب مسابقه» و رمان «تهرانی‌ها» به تازگی و بعد از ۱۰ سال فاصله با آخرین کتابش منتشر شده است. او این روزها بیشتر به‌عنوان نویسنده رمان «تهرانی‌ها» در صفحات ادبی دیده می‌شود، اما چند و چون این صفحات را خوب می‌شناسد و درباره رابطه متقابل میان ادبیات و مطبوعات می‌گوید:
بهتر است کمی به عقب برگردیم، تا قبل از دوم خرداد صفحه ادبیات به شکل امروز و متداولش وجود نداشت؛ بعضی روزنامه‌ها صفحه فرهنگی هم هنری داشتند که گاهی در آن معرفی کتاب یا مطلبی ادبی چاپ می‌شد. پس از دوم خرداد، به تدریج ادبیات پای ثابت روزنامه‌ها شد و این دوران مفسران بود با رونق نشر کتاب و ظهور نویسندگان و جایزه‌های جدید. اینها همه همدیگر را تقویت می‌کردند. صفحات ادبیات تا امروز به حیات خود ادامه داده‌اند و تاثیرشان در یک نگاه کلی در معرفی کتاب‌ها، انعکاس خبرهای ادبی و… انکار نشدنی است. اما این

حجم از صفحات ادبی قاعدتاً نیازمند روزنامه‌نگار نویسنده و منتقد بود. از طرفی رویکرد و مثنی روزنامه‌ها اغلب سیاسی –حزبی بود و فرهنگ همواره قربانی منافع و جدل‌های سیاسی می‌شد. اینگونه بود که بده‌بستان میان نویسنده و مطبوعات شکل غیرعادی به خودش گرفت و به‌جای اینکه مطبوعات طرف مردم را بگیرند، تبدیل شدند به روابط عمومی دوستانه، محل نزاع‌های ادبی فرعی و … چرا این روزنامه‌ها دیگر مخاطب و مارکتینگ اصولاً در ژورنالیسم ما یک حرف عجیب است. کسی نمی‌پرسد چرا فقط در ایران روزنامه صفحه ادبیات دارد و روزنامه‌های دنیا فقط ممکن است صفحه کتاب داشته باشند. چرا تنها راهی که به ذهن‌شان می‌رسد مصاحبه‌های یک صفحه‌ای با نویسنده‌هاست. همه روزنامه‌ها بر این باورند که جامعه را می‌شناسند، نیاز مخاطب را می‌دانند، اصلاً همه چیز را می‌دانند و فقط تقصیر محدودیت یا امکانات است که روزنامه‌شان گاردین نمی‌شود. دوم اینکه چرا همه روزنامه‌ها باید صفحه ادبیات داشته باشند بدون اینکه مخاطب‌سنجی کرده باشند. به نظر من در میان علل سقوط میزان مخاطب روزنامه در ایران، اولین دلیل بدون شک ناآگاهی مطلق و اصرار بر ژورنالیسم پرمدعا و توخالی است.

رابطه نهاد ادبیات و ژورنالیسم همچنان مهم است. روزنامه‌نگار باید کمینه یک گام از مخاطب خود جلوتر باشد، یعنی وقتی کتابی را معرفی کرد بیشتر از ۵۰ درصد مخاطبان آن رسانه بدانند که خواندن این مطلب در خرید کتاب بعدی‌شان موثر است. در عوض، امروز بسیاری از کتاب‌ها به چاپ پنجم و ششم می‌رسند، اما در هیچ روزنامه‌ای مطلبی درباره آنها نمی‌بینی. یعنی منتقدان از خوانندگان کتاب‌ها عقب هستند و برای‌شان مهم نیست که مردم به چه کتاب‌هایی اقبال نشان می‌دهند. مردم در صفحات ادبی ما در این بازی اصلاً حساب نینستند. پیشنهاد می‌کنم گروهی که متولی صفحه کتاب یا ادبیات هستند، یک نظامنامه قضاوت داشته باشند، مثلاً براساس سه کتاب «هنر داستان‌نویسی» نوشته دیوید لاج و ترجمه رضا رضایی، «چگونه کتاب بخوانیم» نوشته تری ایگلتون و ترجمه مشیت علایی و کتاب «پیش از مدتی بر شناخت کتاب‌ها» نوشته جرمی هاوتورن و ترجمه شاپور بهیان، معیارهای داوری روشن و قابل فهمی استخراج کنند تا گزشتت و گاهی ناتوانی در تشخیص بری شوند و مرجع قابل اطمینانی برای داوری داشته باشند.

## غیاب مردم در صفحات ادبی

### دیدگاه



است. روزنامه‌نگار باید کمینه یک گام از مخاطب خود جلوتر باشد، یعنی وقتی کتابی را معرفی کرد بیشتر از ۵۰ درصد مخاطبان آن رسانه بدانند که خواندن این مطلب در خرید کتاب بعدی‌شان موثر است. در عوض، امروز بسیاری از کتاب‌ها به چاپ پنجم و ششم می‌رسند، اما در هیچ روزنامه‌ای مطلبی درباره آنها نمی‌بینی. یعنی منتقدان از خوانندگان کتاب‌ها عقب هستند و برای‌شان مهم نیست که مردم به چه کتاب‌هایی اقبال نشان می‌دهند. مردم در صفحات ادبی ما در این بازی اصلاً حساب نینستند. پیشنهاد می‌کنم گروهی که متولی صفحه کتاب یا ادبیات هستند، یک نظامنامه قضاوت داشته باشند، مثلاً براساس سه کتاب «هنر داستان‌نویسی» نوشته دیوید لاج و ترجمه رضا رضایی، «چگونه کتاب بخوانیم» نوشته تری ایگلتون و ترجمه مشیت علایی و کتاب «پیش از مدتی بر شناخت کتاب‌ها» نوشته جرمی هاوتورن و ترجمه شاپور بهیان، معیارهای داوری روشن و قابل فهمی استخراج کنند تا گزشتت و گاهی ناتوانی در تشخیص بری شوند و مرجع قابل اطمینانی برای داوری داشته باشند.

### دیگران

## کلمات دیگران در کلاه منتقد

### روزبه آرش

مترجم

بهار ۱۹۴۴، جهان دلسرد و غم‌زده، غبارهای جنگ جهانی دوم را از صورتش می‌تکاند تا سریا شود. جورج اورول مقاله‌ای برای لندن تریبون نوشت که این‌طور شروع می‌شد: «در اتاق نشیمن سرد اما خفه باسیگاری که به انتها می‌رسد و فنجان‌های نیمه خالی چای، مردمی در لباس خانگی و کهنه‌اش پشت میزی غبار گرفته نشسته‌است. تلاش می‌کند تا در میان انبوه کاغذها و شمع‌های مناسپی برای ماشین تایپش پیدا کند. نمی‌تواند کاغذها را مجله کند و دور بیندازد چرا که جایی در سطل باقی نمانده. علاوه بر این در میان انبوه کاغذها ممکن است نامه‌های جواب داده نشده، قبض‌های پرداخت نشده و چند چک نقد نشده وجود داشته باشد… آنچه در این انبوه بی‌نظمی نیمه‌پنهان باقی‌مانده است پنج جلد کتابی است که سردبیر با یک یادداشت آنها را فرستاده است: «این نوشته‌ها باید به همه‌گانی برسند.» این کتاب‌ها چهار روز پیش برای مرور و نقد سبده‌اند و در میان معذوریت اخلاقی و بی‌حوصلگی نه بررسی می‌نهره‌ها شده‌اند…»

این تصویری است که اورول از خودش ارائه می‌دهد. جهان خسته از جنگ، تشنه کلمات هشدار دهنده‌ای بودند که انسان و جنگ را از هم دور کنند. اورول نوشت که او در این معامله دوطرفه بهره‌بردد. هرچه باشد نقد کتاب از عنوان منتقد کار می‌کرد بین سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴ (اویش از ۸۰ کتاب برای تریبون نقد کرد). اما آیا حلال دیگر حوصله این کارها را داشت؟ اورول درباره کارش در همان مقاله نوشت: «بازبینی طولانی مدت و بی‌قیودشرط از کتاب‌های دیگران یک ناسپیدی کامل از فقدان فردی دیگر و کاری بی‌شرمانه و تحریک‌کننده است. هیچ آدم صادقی نمی‌تواند چنین کاری را بدون شرم انجام دهد.» اورول خود را این‌طور تسلی می‌دهد: «به‌رحال کسی نیست که در این دنیا به‌دنبال نگاه کردن به دست کسی دیگر نباشد تا از تجربیات او در این معامله دوطرفه بهره‌بردد. هرچه باشد نقد کتاب از نقدفیلم بهتر است حداقل این است که می‌توانی این کار را از خانه خودت انجام دهی.»

قضاوتی که اورول حداقل در مقام منتقد ادبی در آن دوره تاریخی از آن گریزان بود، همان چیزی است که خودش از فقدان آن می‌ترسید. اورول تمام عمرش شاکهارهایی نوشت که توصیف هراس اولد از یاد آرمان شهر یا ویران شهرهایی بودند که در آنها قدرت نظر دادن از انسان‌ها سلب شده بود. اما در دنیای کنونی که حداقل در ظاهر و در منظر اجتماعی همه انسان‌ها می‌توانند نظر خود را خیلی ساده و راحت بروز بدهند، منتقد بودن به چه معنا خواهد بود؟ دنیای معاصر اما تعریف دیگری از این شرم‌زدایی دارد. دیگر ستون تقد‌های روزنامه‌ها، جوایز ایست و منتقدان کتاب‌های پرفروش را تعیین نمی‌کنند. این را جدول گودریدرز نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ بهترین کتاب‌های آن به کلی متفاوت از لیست کتاب‌ها و نویسندگان برنده مهم‌ترین جوایز ادبی است. گودریدرز یک شبکه اجتماعی کتاب است که کاربران در آن کتاب‌هایی را که خوانده‌اند پیدا می‌کنند. به کتاب‌ها امتیاز می‌دهند و رتبه‌بندی محبوب خود را به دوستان‌شان توصیه می‌کنند. به عنوان مثال در جدول گودریدرز «بروو و دین‌ده‌بانی بگمار» اثر هارپر لی

### سینمای جهان

## هالیوود باز هم خبر ساز شد

## شهادت دوزن علیه داستین هافمن

با لاگرفتن جنیش افشاکردن تعرض‌ها و تجاوزهای جنسی در هالیوود، «داستین هافمن» –با شهادت دوزن، در جمعه متهمان پیوست. «گاردین» نوشت: جریان رسوایی‌های اخلاقی در سینمای هالیوود که با شکایت ده‌ها زن از «هاروی وستاین» ، تهیه‌کننده قدر و سرشناس شروع شد، به شکایت بیشت از ۴۰ زن از «جیمز توبساک» –نویسنده و کارگردان آمریکایی –رسید.

این جریان در کمال ناباوری، کوین اسپسی بازیگر مشهور سریال «خانه‌شوالی» را هم گرفتار کرد و حالا با شهادت دوزن علیه داستین هافمن ادامه‌دار شده است.

اولین زنی که از بازیگر فیلم «هرد بارانی» و «پاپیون» شکایت کرد، «انا گرا‌هان هانت» بازیگر و نویسنده‌ای است که مدعی شده در ۱۷ سالگی و زمانی که نسر سنحه فیلمبرداری تله‌فیلم «مرگ فروشنده» به‌عنوان کار آموز حاضر می‌شده، با رفتار و حرف‌های زنده «هافمن» مواجه شده است.

داستین هافمن از او مدخل‌خواهی کرد و گفت: «متأسفم اگر او را در موقعیت ناراحت‌کننده‌ای قرار دادم. من برای زنان احترام بسیار زیادی قائلم و از این که شما این‌کاری انجام داده باشم که این زن را در موقعیتی ناراحت‌کننده قرار داده باشد، احساس بدی دارم. متأسفم.»

با این حال، داستان به اینجا ختم نشد و یک‌روز پس از انتشار پیام «هافمن»، زن دیگری او را به آزار جنسی متهم کرد. «وندی ریس



به‌عنوان بهترین اثر داستانی انتخاب شده است، در حالی که در آن سال نوبل را به اسوتلانا الکسیویچ به‌خاطر نوشته‌های چندصداشی‌اش و یادبود رنچ و اشجاعت‌ها در زمانه ما‌اندا کردند و «همه‌نوری که ما نمی‌توانیم ببینیم» نوشته آنتونی دوئر برنده پولیتزر شد. این از هم‌گسیختگی میان انتخاب‌ها از نگاهی متفاوت به دنیای ادبیات حکایت‌دار نگاهایی که از پشت میزهای غبار گرفته و فنجان‌های نیمه خالی چای نمی‌آید. نگاه خاکستری، آرام و تلخ اورول دیگر برای ندیای پرسرعت و پراز رنگ و لعاب امروز کافی نیست. گودریدرز محصول دنیای امروز است که در سال ۲۰۰۶ پایه‌دینا گذاشت و در سال ۲۰۱۶ آثار من، تجاری‌ترین برند جهان، آن را با شعار «خوانندگی‌های خوب برای شما» خریداری کرد تا نقدو دنیای تجارت درهم آمیخته شوند.

اما چرا ادبیات هنوز به دنبال جهان اورول و نقدهای قدیمی است؟ دفاع متداول برای ضرورت نقد ادبی در روزنامه‌ها در دوره مدرن بر سه اصل استوار است: تخصص، فصاحت و نکته‌بینی. منتقدان باید مهارت‌هایی اساسی داشته باشند که آنها را از یک وبلاگ‌نویس ساده یا یک کاربر شبکه اجتماعی جدا کند. آنها باید شایسته‌نوشتن باشند و کلماتی متصفانه و محصور کننده را اختیار کنند تا دقیق‌ترین پاسخ‌ها را به کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین سوالات فراهم کنند. نقطه‌ای که باید محل تمرکز یک منتقدباشد ظرافت است. از آنجایی که کار یک منتقد چیزی جدال مطالعه و مکاشفه‌در آنچه‌در دستش قرار دارد نیست، آنچه‌این تمایز را ایجاد می‌کند نظریه‌بینی است و گر نه برای هر آدمی کار سختی نیست که تفاوت میان یک اثر خوب و بد را تشخیص دهد.

ای.او. اسکات از سال ۲۰۰۰ در مجله تایم نقد کتاب می‌نویسد. او معتقد است: «کار هنری خودقطعه‌ای انتقادی است. نقد هنر است. هنر نقد، همه فکر می‌کنند کار منتقد زیر سوال بردن یا تعریف و تمجید از یک کتاب یا یک فیلم است اما این وظیفه نظرهمندان‌عادی است. آنهاهایی که کتاب‌ها را پرفروش یا کم‌فروش می‌کنند. آنچه کار منتقدرا سخت می‌کند این است که شغل او دفاع از جوهر هنر است. گر نه جهان پر از دون کیوشوت‌های خواهد شد که به یک اثر حمله می‌کنند و طرف‌اثری دیگر را می‌گیرند. کاری وقتی سخت می‌شود که شما باید این کار را در صفحات و با کلماتی انجام دهید که پس از چاپ توان دفاع از خود را نداشته‌اند» منتقد بودن یک نوع جادو است. ریختن کلمات دیگران در کلاه جادوی منتقد و در آوردن تعبیرهایی که می‌توانیم در یک کتاب رد کرد یا اثر به آنها اضافه کنیم.

### فرهنگ



معاون استاندار، معاون فرماندار یا معاون وزیر برای بسیاری از زنان لایق وجود نداشت. امروز این فرصت‌ها ایجاد شده یا در حال ایجاد است. مثلاً در دیدار با استاندار تهران، پیشنهاد دادیم از آن‌جایی که استاندار می‌تواند ۱۶ فرماندار تعیین کند تعدادی از زنان را به‌عنوان فرماندار یا معاون فرمانداری منصوب کند.

همچنین در پاسخ به سوالی درباره تخریب بخشی از نسخ خطی که هفته پیش در نمایشگاهی در خانه هنرمندان رخ داده بود، گفت: وقتی سندی وارد سازمان می‌شود وظیفه

ما حمایت و نگهداری کامل از آن آثار است. شما هیچ سندی را داخل سازمان نمی‌توانید پیدا کنید که این اتفاق برای آن افتاده باشد اما قبول دارم که در جامعه چنین اتفاقاتی برای برخی از افراد می‌افتد.